



# قالیباف: مشکلات با #حرف درست نمی شود #گاز انبر هم لازم است!

- ◀ دلواپسان: دیوار سفارت هم ضروری است!
- ◀ احمدی نژاد: ۴۵۰۰۰ با بذاری روش، درست میشه!
- ◀ قاضی پور: مشکلات رو ببر دستشویی! اگر نشد مشمت هم چاره سازه!
- ◀ جدیدی: اگر هم حل نشد، میشه باهاش عکس گرفت!
- ◀ حداد عادل به شهرونگ: الان این تیترو تون متلک بود یا تهمت؟! #اندک اندک احساس تکلیف می رسد #شهر ونگ

واحد پول ایران از ریال به تومان تغییر کرد

## یک صفر از پول ملی کم شد و به رسانه ملی تعلق گرفت!

- ◀ سخنگوی دولت: قیمت گوشت از ۶ هزار ریال به ۷۰ هزار تومان و قیمت مرغ از ۴۵۰ هزار ریال به ۶ هزار و ۵۰۰ تومان کاهش یافت!
- ◀ یک تحلیلگر مقیم اتوبوس: اینا همه اش باز به ما قبلا ۴۵۰ هزار ریال بارانه می گرفتیم، الان ۴۵۰۰۰ تومان
- ◀ کارشناسان سازمان آمار ایران: خب الان یعنی چطور می میشه؟! تورم روز بروز صفر اعلام کنیم!؟
- ◀ اتحادیه فلسطین: برای ما که نداریم، واحد پول اصن بشه دلار!
- ◀ #یک\_تومان\_۱۰\_ریال است #شهر ونگ

### کوپچه اول

**علی اکبر محمدخانی** | اون روزی ضحاک زنگ زده که دیگه از پس ماهی روی شونه ام برنمیا. هم خرچشون بالاست، هم بچه ها تو مدرسه مسخره ام می کنند، چکار کنم؟ گفتیم: دندون لقمی می کشند می اندازند دور، اینها رو هم بکن. بنده دور، یه مدت که گذشت، دیدم دوباره زنگ زد و گفت: از روی شونه هام کندمشون، ولی حالا جو گرم ابریشم گرفته شون دارن دور خوردشون پیله می بندن که پروانه بشن، چکار کنم؟ گفتیم: نگران نباش اینها می رن تو پیله می میرن، این تیر خلاصیه که همه رو از دستشون راحت می کنه. این گذشت، دوباره بعد چند وقت زنگ زد و گفت: از پیله در اومدن چکار کنم؟ پرسیدیم: پروانه شدن!!!! گفت: نه، ازدها شدن، پرواز می کنن، از دماغشون آتیش میاد، الانم گرسنه شونه، ساندویچ مغز می خورن، خدا لعنتت کنه ممدخا... بوق بوق بوق. دیگه هر چی گفتیم، الوالو جواب نداد. بعضی وقتا آدم ساکت بمونه بهتره، شاید بقیه عقلمون بیشتر کار کنه و مشکلات رو حل کنن.

### کوپچه دوم

ارمغان زمان فشمی |

#### آهن پرست

«بی توای سرورون با گل و گلشن چه کنم؟» بود بابت مخالف، تو بگو من چه کنم؟ عاشق بنزو طلابودی ویسالی شمال بنده با این همه عشق توبه آهن چه کنم وسع من این که کنم رهن اتساقی در دوشش آرزوی تو ولی حومه لندن، چه کنم؟! تو کترین کارت گرفتی که از ایران بیروی با غم انگیزترین حالت رفتن چه کنم؟ خبر رفتن تو آدمومن خشک شدیم دیر رفتی که در این جالش منم کنه چه کنم!

### تلفنخونه

**اسامی ریگی** | سلام کاکو، من از شیراز زنگ می زنم! آقووصال خوبه؟ سلام عزیز، خوبه، امرتون رو بیفرمایید - آقو من صاحب او کافی شاپیم که به توریستای خارجی گرون فروخته و! خوابین تعزیراتیاز دند بو کوندن مارو، اصلالو گرفتیم، سی میلیون و چهار مارو جریمه کردن! آخه این مملکته ماداریم؟! - خب برادر من، همشهری مدیر مسئولی باش، یه همبرگر و هات داگ با یه اسپرسو ۲۷۰ هزار تومن! - آقو اینا تله بهتونیه اینا بونه است ما شیراز یارو بدنوم کنن! شما اصش تحقیق کردین؟! شما اصش میدونی ماچی چی دادیم دست این توریستا؟ شما فکر می کنی ما شیراز یارای مهمون نواز همین جوری همبرگر دو میدیم دست مردم؟! نه کاکو، اون همبرگر دو گوشت آهوئی دشت زنگاری بود، کیلو خدا تومنه! او هات داگ هم که فکر کردی از این گوشت گربه و خمیر مرغاست که شما تیرونیا می خوردید! نه کاکو، گوشت بلنگ بود عاموا واسه همین قیمتش گرون شده بود! ها کاکا! خواستم بگم ما تا اونوشو میدیم! امامارو بدنوم نکنید!

### تزییقات

#### ما چطور با اعتماد به نفس شدیم؟



آیدین سیار سر یح طنزنویس idin.sayyar@yahoo.com

به گزارش ایسنا روزنامه ایندیندنت (دوباری استارت شدم تا این را نوشتم) به برخی نکات ساده برای تربیت کودکی با «اعتماد به نفس» اشاره کرده که دانستن آن برای والدین الزامی است. این نکات را که می خواندم یاد کودکی خودم و هم نسل هایم افتادم که چقدر والدین مان به مقوله اعتماد به نفس و تربیت صحیح اهتمام داشتند و لحظه ای از تربیت صحیح ما فرو گذار نمی کردند. مواردی که ایندیندنت (آخه این چه اسمیه روی روزنامه ها تون میذارین؟! به آن اشاره کرده رامی نویسیم و توضیحات تکمیلی را هم در ادامه می آوریم:

- ۱) از تلاش های کودک صرف نظر از شکست یا پیروزی اش تقدیر شود.
- ۲) پدم می آید میهمان کنه به خانه می آمد، اگر بچه هم سن ما داشت بزرگ ترها ما و بچه فامیل را عین خروس می انداختند جان هم و می گفتند مبارزه کنیدا! هر چی ما می گفتیم بایا به خدا بلد نیستیم پدر گوشش بدهکار نبود و می گفت: سالیس که نمیخواهی برقی، چهار تا مشت و لگد میخوای بزنی دیگه! این طوری ما را می فرستادند وسط هل و خودشان هم مثل حاکمان رومی می نشستند دور کولوسئوم، بچه های فامیل هم که اغلب کلاس زرمی می رفتند، طی سی ثانیه هر چی در کلاس یاد گرفته بودند را روی ما پیاده می کردند و ما اکثر اوقات مغلوب می شدیم و بعد از شکست یکسری هم از پدرمان تنک می خوردیم تا اعتماد به نفسمان کلا نابود شود. الان ظاهرا بعد از شکست به بچه می گویند: اشکال نداره! این چیزی از ارزشات کم نمی کنه. لابد بچه را کلاس مثبت اندیشی هم ثبت نام می کنن، اسمش را هم می گذارند آیدین و رامتین و گرشا... که فردا توی مدرسه... ای لعنت بر اون مأمور ثبت احوال!
- ۳) کودکتان را تشویق کنید برای دستیابی به آنچه که جزو علائقش است، ممارست کنه.
- ۴) اتفاقا ما را هم خیلی تشویق می کردند به آن چیزی که دوست داریم، از پنج ماهگی توی گوشمان می گفتند آقای مهندس مساحطوره؟! از همسان اول اصلا نمی گذاشتند علاقه مشکل بگیرد!
- ۵) به کودکتان اجازه دهید متناسب با سن خودش رفتار کنه.
- ۶) در دوران کودکی ما یک مقدار انتظارها از بچه بالا بود. به طوری که ما یک بار شش ماهمان بود در طلب شیر گریه می کردیم، گفتند: تو دیگه بزرگ شدی ازت بعیده پرواز بر او سر کوچه بخر.
- ۷) هیچگاه عملکرد آنها را مورد انتقاد قرار ندهید.
- ۸) این همه از جنبه های منفی تربیت مان گفتیم کمی هم از محاسنش بگوییم. انصافا خانواده ما هم هیچ وقت ما را مورد انتقاد قرار نمی دادند، فقط تخریب می کردند.
- ۹) از کنجکاوای فرزندتان حمایت کنید.
- ۱۰) این که الان می بینید یک ملت در گیر این قضیه می شود که فلان جمله سوال بود یا تهمت به خاطر این است که از کودکی سوال برای ما امر مذمومی بود. توی کلاس سوال می کردی می زدند، تو خونه سوال می کردی می زدند... البته حق هم داشتند. ۹۹ درصد چیزها فزولسی اش به ما نیامده بود. به فکر ایندمان هم نبودند می دانستند عاقبت سوال به کجا ختم می شود. دستشان را می نویسیم. به هر حال آن زمان ایندیندنت و این همه «ان چی او» می حامی کودکان و این مسائل نبوده، والدین تنها تا این حد می دانستند که نباید بگذارند بچه بمیرد یا به طور کلی کمال تشکر را داریم.

### جیگر کی

جیگر کی نیست (قسمت سوم)

## دود و دنبه

همین جوری که به افتسادن یک برگ از درخت نگاه شاعرانه ای می کرد، لیخندی زد و گفت: نگران نباشید، اونش با من. حقی تا آمد حرفی بزند که من همینجور الکی زدم توی دهانش، به رند همه چیز دان گفتیم: پس یک مقدار دُبه بده کارمون راه بیفته، تا فردا بریم میدون بهمون، دُبه بگیریم. رند همه چیز دان گفت: دمه های میدون بهمون مفت نمی آرند، من براتون دُبه خارجی آوردم، وقتی می اندازی رو ذغال چنان دود می کنه که از کره ماه هم ندیده می شه. من به حقی گفتیم: آگه این جوری که پیرمرد رند می که که خیلی خوب می شه، این جوری مشتری فضایی هم پیدا می کنیم. حقی نه این که جلوی پیرمرد زده بودم توی دهانش، با ناراحتی گفت: چه عرض کنم. رند همه چیز دان به حقی گفت: جیون ناراحتی نباش، اینها همه تجربه زندگی هستن، آگه دوبار تونه تو دهنت که مُرد نمی شی و یهو با پشت دست زد توی دهان حقی. حقی هم نامردی نکرد یک لقمه زد توی ساق پای پیرمرد، رند همه چیز دان بنده خدا همینجور که نی می زد، از درد به خودش می پیچید. من دیدم تا اینها افتادند به جان هم، دُبه را انداختم توی منقل و دودش رو بلند کردم. رند همه چیز دان هم که دید، حقی رعایت کوچکت، بزرگتری را نمی کند، از فرصت استفاده کرد و



**علی اکبر محمدخانی** | طنزنویس oostakbar@gmail.com

خلاصه بعد از این که با هزار بدبختی توانستیم به کمک هفت تیسر و نقاب و پنجه بوکس از بانسک وام بگیریم، رفتم یک زیر پله آجاره کردم این اندازه لانه مرغ، و جیگر کی نیست رو راه انداختیم، ولسی روز افتتاحیه هر چه منتظر نشستیم، دیدیم از مشتری خبری نیست. کم کم داشتیم ناامید می شدیم که یگوه دودی بلند شد و پیرمرد رند همه چیز دان همین طور که بی می زد، ظاهر شد و گفت: مثل این که شما این کاره نیستید. گفتیم: تقصیر ما چیه؟ الان بازار همه چیز کساده. رند همه چیز دان گفت: حرف مُت زنی، ملت از هر چیزشون که بگذرن، از شکمشون نمی گذرن. خدا رو شکر دیگه تحریمارو هم که برداشتند، پهانه الکی نیارید. بعد هم گفت: برای نجات یک راه بیشتر ندارید، اون هم این که به سنتها رجوع کنید. گفتیم: چه جوری؟ گفت: باید به سبک قدما یک تیکه دُبه بندازید توی منقل. دودش بلند بشه، بره زیر دماغ ملت، بعد ببینید چه جوری مثل مور و ملخ مشتری می ریزه اینجا. ما گفتیم: دُبه از کجا بیاریم؟ رند همه چیز دان

### شهر فرنگ

بزرگمهر حسین پور | کارتونیت

